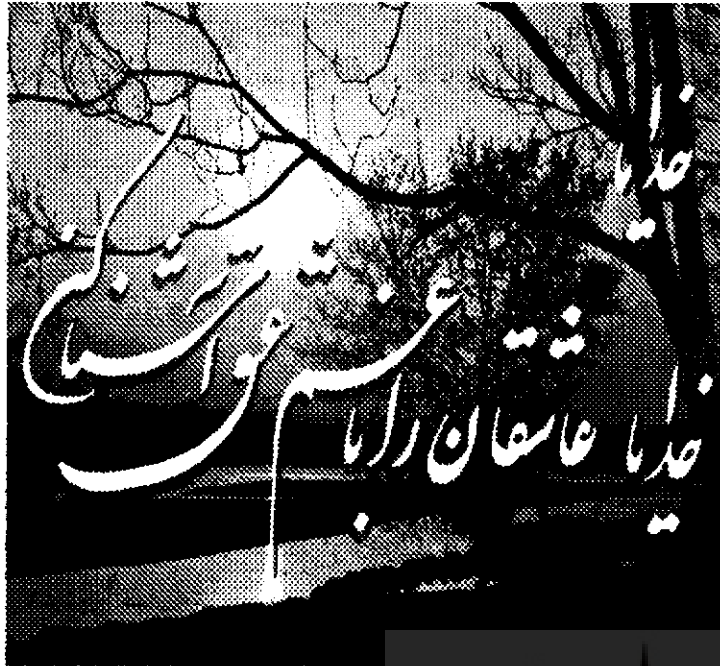


عشق از دیدگاه مولانا

پژوهشگر = کبرا - فرقدانی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد)
ادامه از شماره گذشته (بخش پایانی)

داند آن کو نیک بخت و محرم است
زیرکی ز ابلیس و عشق از آدم است
(دیوان کبیر)



مولانا می گوید: در عشق مجازی یا عشق حقیقی،
کمال مطلق از آن معشوق است.

شهری که معشوق در آن سایه اندازد بهترین شهرها است:

تو به غربت دیده‌ای بس شهرها
گفت آن شهری که دروی دلبر است
(دفتر سوم)

گفت معشوق (معشوقی) به عاشق کای فتی
پس کدامین شهر زن‌ها خوشتر است

عشق از نظر مولانا، خدای عارفان،
لذات مطلوب است.

تحصیل کمالات نفسانی برای بشر جز از راه تبدیل مزاج روحانی و ولادت دوم ممکن نیست و
اگر قوه و قدرتی باشد که از عهده این تبدیل بر آید عشق است:

عشق ساید، کوه را مانند ریگ
عشق لرزاند زمین را از گزاف
(دفتر پنجم)

ورنه از وسواس کی رسته است کس
کم بود آفت بود اغلب خلاص
(دفتر چهارم)

عشق جوشد، بحر را مانند دیگ
عشق بشکافد فلک را صد شکاف
پوزبند و سوسه عشق است و بس
عشق چون کشتی بود بهر خواص

مولانا خوب تشخیص داده که راه تبدیل مزاج روحانی و اصلاح نفوس بشری از علم و عقل و
زهد، تنها از عشق و نیستی هستی سوز «موتوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» حاصل می‌شود از این جهت است
که فریاد می‌زند:

نجم رازی گوید: نیاز مقام خاص
عاشق است، و ناز مقام خاص معشوق!

چون رهم زین زندگی، پایندگی است
ان فی قَتْلِ حَیَاتَا فِی حَیَاتِ
(دیوان کبیر)

آزمودم، مرگ من در زندگی است
اقتلونی اقتلونی یا ثقات

عاشقان را هست بی سرمایه سود
دست نی و گو (گوی) ز میدان می‌بردند (می‌بردند)
(دفتر سوم)

عاشقان را کار نبود با وجود
بال نی و گرد عالم می‌پرند



مولانا شرط عشق را دیده معشوق بین می داند.

عرفا در مبدا عشق اختلاف نظر دارند بعضی برآنند که عشق عاشق از معشوق برمی خیزد و برخی برآنند که معشوق به سبب عاشق پدید می آید «خواست معشوق عاشق را پیش از خواست عاشق بود معشوق را، بل که ناز و کرشمه‌ی معشوقانه عاشق را می رسد. زیرا که عاشق پیش از وجود خویش معشوق را مرید نبود، اما معشوق پیش

از وجود عاشق، مرید عاشق بود.»^(۱)

هیچ عاشق خود نباشد وصل جو
لیک عشق عاشقان تن زه کند
که نه معشوقش بود جویای او
عشق معشوقان خوش و فربه کند (دفتر سوم)

تشنه می نالد که ای آب گوار
در دل عاشق به جز معشوق نیست
آب هم می نالد، کو، آن آب خوار
در میانشان فارق و مفروق نیست (دفتر ششم)

مولانا کسانی را که از موهبت الهی عشق بی بهره اند، انسان نمی داند.

در نظر مولانا، عاشق و معشوق هر دو از عشق بهره دارند، با این تفاوت که معشوق عشق را پنهان می کند زیرا اظهار عشق از جانب معشوق به منزله‌ی اعتراف به برتری عاشق است و این برای معشوق که در نهایت کمال و بی نیازی است امری ناممکن است؛ بدون آن که با کشش درونی او مغایرتی داشته باشد. در عشق مجازی و عشق حقیقی کمال مطلق از آن معشوق است.

به گفته‌ی نجم رازی «نیاز، مقام خاص عاشق است و ناز، مقام خاص معشوق»

نشانه‌ی عاشق این است که از فراز و نشیب راه عشق بیمی ندارد، پستی و زفتی و تنگ چشمی در پیرامون او راه نمی یابد:

زاهد با ترس می تازد به پا
عشق و صف ایزد است، اما که خوف
ترس مویی نیست اندر پیش عشق
عاشقان پران تر از باد صبا
عشق و صف ایزد است، اما که خوف
جمله قربانند اندر کیش عشق
وصف بنده مبتلای فرج و جوف (پنجم)

اگر چه عاشق و معشوق در ظاهر از یکدیگر جدا هستند اما پیوند میان آن دو گسسته نمی شود:

هر که عاشق دیدیش معشوق دان
کو به نسبت هست هم این و هم آن (دفتر اول)

گفت مجنون من نمی ترسم ز نیش
لیک از لیلی وجود من پُر است
ترسم ای فصادا اگر فصدم کنی
داند آن عقلی که او دل روشنی است
من که ام لیلی و لیلی کیست من
صبر من از کوه سنگین است بیش
این صدف پر از صفات آن دُر است
نیش را ناگاه بر لیلی زنی
در میان لیلی و من فرق نیست
ما چو یک روحیم اندر دو بدن

(۱) فصاد = رگ زن - خون ریز
با این وجود این جدایی ظاهری عاشق را رنج می دهد اما آنچه باعث تحمل این درد می شود امید به وصال است:

تلخ تر از فراق هیچ نیست
بی پناهت غیر پیچا پیچ نیست (دفتر اول)
مولانا عاشقی است که جدایی از معشوق را با همه‌ی وجودش حس کرده است و هیچ رنجی تا این اندازه او را آزار نداده است.

بشنو از نی چون حکایت می کند
از نیستان تا مرا بریده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
از شکایت می کند
از نفیرم مرد و زن نالیده اند
تا بگویم شرح درد اشتیاق (دفتر اول)

۱- رازی، نجم الدین، مرصاد العباد، به تصحیح محمد امین ریاحی، انتشارات بنگاه، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲

مولانا شرط عشق را دیده معشوق بین می‌داند و تا آن دیده حقیقت نگر گشوده نشود جمال معشوق در نظر نمی‌آید:

ابلهان گفتند مجنون را ز جهل
بهرتر از وی صد هزاران دلبرا
گفت: صورت کوزه است و حُسن می
مر شما را سرکه داد از کوزه‌اش

حُسن لیلی نیست چندان، هست سهل
هست همچو ماه اندر شهر ما
می، خدایم می‌دهد از نقشِ وی
تا نباشد عشق او ثان گوش کش (دفتر پنجم)

مولانا به صراحت ارزش آدمی را وابسته به عشق می‌داند و کسانی را که از این موهبت الهی بی‌بهره‌اند از انسانیت دور می‌داند:

هر که را در سر نباشد عشقِ یار
بهر او پالان و افساری بیار (دیوان کبیر)

در نظر او حیوانات نیز از نوعی عشق برخوردارند و هر یک به اندازه ظرفیت خود از آن بهره‌مند می‌شوند. از آن روی انسان بی‌عشق را هم چون جمادی مرده و بی روح می‌انگارد:

مولانا می‌گوید حیوانات نیز به قدر
ظرفیت خود عشق را می‌فهمند.

گرگ و خرس و شیر داند عشق چیست
گر رگ عشقی نبودی کلب را
آن چه مولانا را به بیان اسرار بر می‌انگیزد عشق است از این جهت مولانا خود را به نی تشبیه می‌کند که عشق در او می‌دمد و او را به نغمه و نوا در می‌آورد:

کم ز سگ باشد که از عشق او عمی است
کی بجستی کلب کهنی قلب را (دفتر پنجم)

به حق آن لب شیرین که می‌دمد در من
عاشقان نالان چونای و عشق همچو نای زن

که اختیار ندارد به ناله این سرنا
تا چهار در می‌دمد این عشق در سرنای من (دیوان کبیر)

عشق چندان وسیع و بی‌پایان است که سخن از عهده وصف آن بر نمی‌آید:

شرح عشق ار من بگویم بر دوام
صد قیامت بگذرد وان ناتمام (دفتر پنجم)

پایان

یادداشتها و منابع

- ۱- ایرج میرزا، دیوان، به کوشش محمد جعفر محبوب، تهران
- ۲- حافظ، دیوان، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، زوار، ۱۳۷۰
- ۳- خاقانی، افضل‌الدین بدیل، به تصحیح دکتر ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوار، ۱۳۶۹
- ۴- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه‌ی فارسی، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵
- ۵- رازی، نجم‌الدین، مرصاد‌العباد، به تصحیح محمد امین ریاحی، انتشارات بنگاه، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲
- ۶- سعدی، مصلح‌الدین، کلیات، به تصحیح محمد علی فروغی
- ۷- سگری، ابویقوب، کشف‌المحجوب، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۶
- ۸- سنایی، دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه‌ی سنایی، بی تاریخ
- ۹- عطار نیشابوری، فریدالدین، دیوان اشعار، به تصحیح سعید نفیسی، تهران، سنایی، ۱۳۳۹
- ۱۰- عطار نیشابوری، فریدالدین، تذکره‌الاولیا، به تصحیح دکتر محمد استعلامی، تهران، زوار، ۱۳۴۶
- ۱۱- عنصر‌المعالی کیکاووس بن وشمگیر زیاری، قابوسنامه، به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲
- ۱۲- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، چاپ مسکو، انتشارات دانش، ۱۹۶۸
- ۱۳- قرآن کریم، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی تهران، چاپ گلشن، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۵
- ۱۴- معین، دکتر محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۵
- ۱۵- مقدم، محمد، راهنمای ریشه‌ی فعل‌های ایرانی، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۲
- ۱۶- مولوی، جلال‌الدین محمد، غزلیات شمس، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، دانشگاه تهران
- ۱۷- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، به کوشش رینولد نیکلسون، مولی، ۱۳۷۴

مولانا شرط عشق را دیده معشوق بین می‌داند و تا آن دیده حقیقت نگر گشوده نشود جمال معشوق در نظر نمی‌آید:

ابلهان گفتند مجنون را ز جهل
بهرتر از وی صد هزاران دلبرا
گفت: صورت کوزه است و حُسن می
مر شما را سرکه داد از کوزه‌اش
حُسن لیلی نیست چندان، هست سهل
هست همچو ماه اندر شهر ما
می، خدایم می‌دهد از نقشِ وی
تا نباشد عشق او ثان گوش کش (دفتر پنجم)

مولانا به صراحت ارزش آدمی را وابسته به عشق می‌داند و کسانی را که از این موهبت الهی بی‌بهره‌اند از انسانیت دور می‌داند:

هر که را در سر نباشد عشقِ یار
بهر او پالان و افساری بیار (دیوان کبیر)

در نظر او حیوانات نیز از نوعی عشق برخوردارند و هر یک به اندازه ظرفیت خود از آن بهره‌مند می‌شوند. از آن روی انسان بی‌عشق را هم چون جمادی مرده و بی‌روح می‌انگارد:

مولانا می‌گوید حیوانات نیز به قدر
ظرفیت خود عشق را می‌فهمند.

گرگ و خرس و شیر داند عشق چیست
گر رگ عشقی نبودی کلب را
آن چه مولانا را به بیان اسرار بر می‌انگیزد عشق است از این جهت مولانا خود را به نی تشبیه می‌کند که عشق در او می‌دمد و او را به نغمه و نوا در می‌آورد:

کم ز سگ باشد که از عشق او عمی است
کی بجستی کلب کهنی قلب را (دفتر پنجم)

به حق آن لب شیرین که می‌دمد در من
عاشقان نالان چونای و عشق همچو نای زن
که اختیار ندارد به ناله این سرنا
تا چهار در می‌دمد این عشق در سرنای من (دیوان کبیر)

عشق چندان وسیع و بی‌پایان است که سخن از عهده وصف آن بر نمی‌آید:

شرح عشق ار من بگویم بر دوام
صد قیامت بگذرد وان ناتمام (دفتر پنجم)

پایان

یادداشتها و منابع

- ۱- ایرج میرزا، دیوان، به کوشش محمد جعفر محبوب، تهران
- ۲- حافظ، دیوان، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، زوار، ۱۳۷۰
- ۳- خاقانی، افضل‌الدین بدیل، به تصحیح دکتر ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوار، ۱۳۶۹
- ۴- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه‌ی فارسی، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵
- ۵- رازی، نجم‌الدین، مرصاد‌العباد، به تصحیح محمد امین ریاحی، انتشارات بنگاه، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲
- ۶- سعدی، مصلح‌الدین، کلیات، به تصحیح محمد علی فروغی
- ۷- سگری، ابویقوب، کشف‌المحجوب، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۶
- ۸- سنایی، دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه‌ی سنایی، بی‌تاریخ
- ۹- عطار نیشابوری، فریدالدین، دیوان اشعار، به تصحیح سعید نفیسی، تهران، سنایی، ۱۳۳۹
- ۱۰- عطار نیشابوری، فریدالدین، تذکره‌الاولیا، به تصحیح دکتر محمد استعلامی، تهران، زوار، ۱۳۴۶
- ۱۱- عنصر‌المعالی کیکاووس بن وشمگیر زیاری، قابوسنامه، به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲
- ۱۲- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، چاپ مسکو، انتشارات دانش، ۱۹۶۸
- ۱۳- قرآن کریم، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی تهران، چاپ گلشن، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۵
- ۱۴- معین، دکتر محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۵
- ۱۵- مقدم، محمد، راهنمای ریشه‌ی فعل‌های ایرانی، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۲
- ۱۶- مولوی، جلال‌الدین محمد، غزلیات شمس، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، دانشگاه تهران
- ۱۷- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، به کوشش رینولد نیکلسون، مولی، ۱۳۷۴